

تاریخ و تمدن اسلامی، سال پنجم، شماره دهم، پاییز و زمستان ۸۸، ص ۳-۳۴

خاتون بخارا^۱،^۲

دکتر عبدالرحیم قنوات
استادیار دانشگاه فردوسی، مشهد
abdolrahimghanavat@yahoo.com

چکیده

بررسی شخصیت و زندگی خاتون بخارا، اولین و آخرین زنی که بر منصب بخارا خداتی نشست و هم‌زمان درگیر رقبای داخلی و حملات بی در پی فاتحان عرب بود، اطلاعاتی ارزشمند درباره حیات سیاسی و اجتماعی بخارا به دست می‌دهد. داستان روابط عاطفی خاتون با سعید بن عثمان، فرمانده عرب که در شعری برجای مانده، به رغم ابهاماتش دارای ارزش ادبی و تاریخی فراوان است. در این نوشتار ضمن گزارش تلاش‌های محققان معاصر در خوانش این شعر، سعی شده با لحاظ پاره‌ای از حوادث تاریخی و برخی ملاحظات زبانی، خوانش دیگری از این شعر ارائه شود.

کلیدواژه‌ها: بخارا، بخارا خدای، خاتون، سعید بن عثمان، فتح ماوراءالنهر، امویان.

۱. تاریخ وصول: ۸۸/۱۰/۲۵؛ تاریخ تصویب: ۸۸/۱۲/۱۵.
۲. آشنایی با شماری از منابع این مقاله و دسترس به آنها توسط دوست و همکار ارجمند جناب آقای منصور معتمدی میسر شد. بدین وسیله مراتب تشکر خود را به حضور ایشان تقدیم می‌دارد.

مقدمه

بخارا در طول تاریخ خود، یکی از مهم‌ترین شهرهای ماوراءالنهر بوده است. این شهر در جلگه واقع در مسیر سفلی رود زرافشان قرار دارد. گفته‌اند بخارا را که ابتدا دهی بود، افراسیاب بنا نهاد و خود گاه و بیگاه در آن اقامت می‌کرد. پس از این که شاه توران، سیاوش شاهزاده ایرانی را که به دامادی او درآمده بود، کشت، جنازه او را در این شهر دفن کردند. اما خون سیاوش بی‌پاسخ نماند؛ پسرش کیخسرو به انتقام خون پدر به بخارا لشکری گران کشید و افراسیاب را به انتقام خون پدر کشت. جنازه شاه توران را نیز در همین شهر به خاک سپردند.^۱

بخارا در دوره هخامنشیان جزو ساتراپ‌نشین سغد بود و پادشاهان سغد زمستان-ها را در این شهر اقامت می‌کردند.^۲ آورده‌اند که در همین دوران وقتی اسکندر مقدونی به شرق حمله کرد، پس از ورود به ماوراءالنهر، بخارا را نیز تصرف کرد.^۳ اما درباره حضور ایرانیان در بخارا این را می‌دانیم که در عهد باستان، ایرانیان در اطراف رود زرافشان جایگاه‌ها و شهرهایی داشته‌اند و بخارا یکی از اماکن سکونت اقوام آریایی بوده است. در تأیید این ادعا می‌توان به فراوانی نام‌های ایرانی در این منطقه اشاره کرد. از آن جمله است: رامش، ورخشه (فرخشه)، پای‌کند (بیکند)، فرب، کوشک مغان و ...^۴ حتی گفته‌اند زبان هفتالیان و کوشانیان که در دوره‌های بعد، در این منطقه سکونت داشتند، زبان ایرانی کوشانی-باکتریایی (باختری) بوده است.^۵ به گفته یعقوبی، بخارا در دوره ساسانیان تابع ایران بوده است^۶ و به همین دلیل آن را از شهرهای خراسان دانسته‌اند.^۷

۱. نرشخی، ۲۳.

۲. رضا، «بخارا»، دبا، ۴۳۰/۱۱.

۳. دینوری، ۳۷.

۴. رضا، «بخارا»، دبا، ۴۴۹/۱۱.

۵. همو، همانجا به نقل از فرای. نیز نک: زرین کوب، ۱۶۱ که زبان اهل بخارا را فارسی دری دانسته است.

۶. یعقوبی، ۱۷۶/۱.

۷. نرشخی، ۱۶ به نقل از خزاین‌العلوم ابوالحسن نیشابوری. روشن است که نیشابوری و نرشخی به وضع سیاسی بخارا نظر داشته‌اند، نه موقعیت جغرافیایی آن.

ظاهراً در دوره بهرام پنجم، شاه ساسانی، بخارا به عنوان مرز ایران و ترکستان برگزیده شد و به دستور او برای محافظت، در آن برجی بنا کردند. بخارا این موقعیت مرزی را بعدها نیز حفظ کرد، کما این که اصطخری در سده چهارم هجری گزارش کرده است که این شهر «سرحد خراسان و ماوراءالنهر است».^۱ در دوره انوشیروان، شاه ترکان قصد خراسان کرد و تا بخارا پیش آمد. انوشیروان پسرش هرمز را به مقابله با او فرستاد. ترکان در برابر سپاه ایران تاب نیاوردند و عقب نشستند.^۲

ظاهراً از اواسط سده پنجم میلادی، هفتالیان بر بخارا و بخش بزرگی از مناطق شرق ایران فرمانروایی یافتند. در میان این قوم، گروه هایی از ترکان و آلتایی ها نیز حضور داشتند، ولی قطعاً اکثریت ساکنان این مناطق، از نظر فرهنگی ایرانی بودند. «ابروی» که نرشخی در تاریخ بخارا درباره او سخن گفته است، ظاهراً آخرین امیر هفتالی بود. او که با رعایای خویش با خشونت رفتار می کرد، سرانجام به دست سپاهی که از ترکستان به قلمرو او حمله کرد، اسیر شد و به وضعی فجیع به قتل رسید.^۳ نمی دانیم که در دوره هفتالیان منطقه سفلاي رود زرافشان تابع ایران بوده است یا نه، ولی تردیدی نیست که مرز ایران و ترکستان بوده است.

پس از هفتالیان و در سده ششم میلادی، فرمانروایانی با عنوان «بخارا خدات» بر این شهر حکومت می کردند. ولی گزارش های تاریخی مربوط به این دوره تا اوایل سده هفتم میلادی، به ویژه مقارن آمدن اعراب مسلمان به منطقه، بسیار آشفته است. بر اساس گزارش نرشخی، حدود سال های ۱۱ تا ۱۳ ق یعنی همزمان با خلافت ابوبکر، امیر بخارا فردی بوده است به نام

۱. اصطخری، ۲۴۵.

۲. دینوری، ۶۸.

۳. نرشخی، ۸-۹. نیز حواشی و ملحقات کتاب، ۱۵۳.

«کانا بخارا خدات»^۱ این که اوضاع بخارا در فاصله این سال ها تا حدود دو دهه بعد چگونه بوده است روشن نیست، ولی فرار آخرین شاه ساسانی، یزدگرد سوم، از برابر سپاه اسلام و پناه بردنش به خراسان، شعاعی از روشنایی بر اوضاع این منطقه در حدود سال ۳۰ ق انداخته است. منبع مهم و ارزشمند حوادث این ایام شاهنامه فردوسی است.

فردوسی از تسلط «بیژن طرخان» بر این مناطق و توطئه او و ماهوی سوری علیه یزدگرد سخن به میان آورده است. بیژن که دست‌نشانده ساسانیان بود، قبل از ورود مسلمین به ماوراءالنهر، منطقه بخارا و سمرقند را در اختیار داشت. وی همانی است که در منابع عربی از او به نام «نیزک طرخان» سخن به میان آمده است و به احتمال قریب به یقین «نیزک» معرب نام «بیژن» است که ظاهراً در آن تصحیفی هم صورت پذیرفته است. فردوسی آورده است:

یکی پهلوان بود گسترده کام
نشستش به شهر سمرقند بود
تو ادش ز طرخان و بیژن به نام
بر آن مرز چندیش پیوند بود...^۲

او به تحریک ماهوی سوری، از یزدگرد روی گرداند و برضد شاه ساسانی با او متحد شد. ماهوی سوری او را برای حمله به اردوی یزدگرد که در مرو مستقر شده بود، تحریک کرد. بیژن که خود در سمرقند بود، ضمن مشورت با نزدیکانش تصمیم گرفت خود به جنگ یزدگرد نرود، اما سپاهی را به فرماندهی یکی از امیرانش گسیل کند. او به «برسام» که دست‌نشانده وی در بخارا بود، دستور داد سپاهی از این شهر به مرو اعزام کند. ماجرا را از زبان فردوسی بشنویم:

به برسام فرمود تا ده هزار
به مرو اندرون ساز جنگ آورد
نبرده سواران خنجرگذار
مگر گنج ایران به چنگ آورد

۱. همو، ۱۰، ۴۹.

۲. شاهنامه، ۹/۲۱۴۴.

سپاه از بخارا چو پُرآن تدرُو بیامد به یک هفته تا شهر مرو...^۱

یزدگرد از برابر سپاهی که از بخارا آمده بود، گریخت و سرانجام به دستور ماهوی سوری در آسیابی به قتل رسید. اما این پایان داستان نبود، زیرا بلافاصله میان ماهوی سوری و بیژن اختلاف افتاد و ماهوی از مرو به قصد تصرف بخارا و سمرقند و چاچ لشکر کشید و جالب اینکه مدعی خون یزدگرد شد. فردوسی آورده است:

چنان ساخته لشکری جنگجوی
به شهر بخارا نهادند روی
بدو گفت مارا سمرقندوچاچ
بیاید گرفتن بدین مهر و تاج
به فرمان شاه جهان یزدگرد
که سالار بد او براین هفت گرد
ز بیژن بخواهم به شمشیرکین
کزو تیره شد بخت ایران زمین^۲
از آن سو بیژن نیز لشکری گران فراهم آورد و سپاهیان را در دشت نخشب پراکند و جالب این که او نیز خود را خونخواه یزدگرد معرفی کرد. به لشکریانش گفت شتاب نکنند تا این که ماهوی سوری

به پیکار ما پیش آرد سپاه
مگر باز خواهیم زو کین شاه^۳
بنا به گزارش فردوسی، خان ترک، ماهوی سوری را اسیر کرد و به وضعی فجیع کشت.^۴ به این نکته نیز باید اشاره کرد که در اخبار فتوح مسلمین در ماوراءالنهر، در جریان عملیات نظامی قتیبه بن مسلم در حدود سال ۹۰ ق از امیری به نام «نیزک» نام برده شده است.^۵ برخی این نیزک را با نیزک پیشین یکی دانسته‌اند و این گرچه

۱. همان، ۲۱۴۵.

۲. همان، ۲۱۵۷.

۳. همان، ۲۱۵۸.

۴. همان، ۲۱۴۴ - ۲۱۶۰.

۵. بلاذری (۴۰۹-۴۱۰) آورده است که قتیبه در سال هشتاد و هفت به غزای بیکند رفت و نیزک نیز همراه او بود و در طخارستان به دست قتیبه کشته شد.

غیرممکن نیست، ولی پذیرش آن دشوار است. زیرا بسیار بعید است آن نیزک پس از پنجاه سال از قتل یزدگرد سوم، هنوز زنده بوده و قتیبه را در برخی لشکرکشی‌هایش همراهی کرده باشد.

اگر بخواهیم سلسله امیران بخارا را در این دوران تعقیب کنیم، بین سالهای ۳۰ تا ۵۰ هـ به نتیجه مشخصی نمی‌رسیم، ولی به اینجا می‌رسیم که حدود سال ۵۰ هـ، بخارا خدات فردی به نام «بیدون» بوده که خاتون مورد نظر ما، همسر او بوده است. او در همین سال‌ها درگذشت و با مرگ او، به دلیل خردسالی فرزندش، ظاهراً برای اولین و آخرین بار، زنی (یعنی خاتون همسر او) بر منصب بخارا خداتی نشست و پانزده سال بر بخارا حکم راند.^۱

خاتون

واژه «خاتون» که لقب است و برای خاتون بخارا به اسم علم تبدیل شده، کلمه‌ای است ترکی به معنی خانم، بانو، کدبانو و بانوی عالی‌نسب.^۲ اگر بنا را بر این بگذاریم که نام هرکس نشانه‌ای از تعلق او به نژادی خاص است، می‌توان نتیجه گرفت که خاتون، ترک‌نژاد بوده است و این البته قابل قبول به نظر می‌رسد. هم به علت حضور ترکان در این منطقه و هم به سبب این که امیران بخارا مقارن همین سال‌ها بعضاً ترک بوده‌اند. نمونه اش «بیژن طرخان» است که از او سخن گفتیم. اما واقعیت این است که این استدلال نمی‌تواند عمومیت داشته باشد. زیرا در طول تاریخ، فراوان بوده‌اند کسانی که نام و نشان از نژادی داشته، ولی نسب از قومی دیگر می‌برده‌اند. بنابراین چاره‌ای نیست مگر در این باره با ظن و احتمال سخن گفت، به خصوص که نام او، کلمه‌ای ترکی نیست.

۱. نرشخی، ۱۲.

۲. معین، فرهنگ فارسی.

منابع در مورد نام خاتون، به روشنی سخن نگفته‌اند و عجیب این که نرسخی که در کتاب *تاریخ بخارا* بیش از هرکس درباره او سخن گفته، به نامش اشاره نکرده است. با وجود این، جستجوی ما در این باره چندان هم بی نتیجه نبود: ظاهراً قدیم‌ترین منبعی که به نام خاتون اشاره کرده است، کتاب *اسماء المعتبرین* اثر محمد بن حبیب بغدادی (د. ۲۴۵ هـ) است. محمد بن حبیب نام او را «خُنک خاتون» ثبت کرده است (و الملكة يومئذ ببخارى يقال لها «خُنک خاتون»).^۱ جالب این که مرحوم عبدالحسین زرین کوب در مقاله «سرود اهل بخارا» که مشخصاً بر اساس همین کتاب ابن حبیب تألیف شده، این نام را «خنگ خاتون» ثبت کرده است.^۲ جز این، طبری نیز از خاتون با نام «قبیح خاتون» یاد کرده است.^۳ البته این بعید نیست که نام خاتون واقعا خُنک (به معنی مطبوع، خوب، خوش، نیک، تر و تازه) یا خُنک (به معنی سفید و اسب سفید) بوده باشد، اما از طرف دیگر برای آنچه طبری گفته نیز می‌توان شأنی قائل شد. در توضیح این نکته باید گفت که اگر واژه «قبیح» را تصحیف کلمات خُنک یا خُنک ندانیم، باید یادآور شد که «قبیح» معرب واژه فارسی «کَبک» است و با توجه به نزدیکی واژگان «کَبک» و «خُنک» و «خنگ» می‌توان با در نظر گرفتن امکان تصحیف کلمه «کَبک» به «خُنک» و «خنگ» در نسخ، به این نتیجه رسید که نام خاتون «کَبک خاتون» بوده است. جز این باید اشاره کرد که احمدعلی رجایی بخارایی نام خاتون را «خوتک» ثبت کرده، ولی منبع آن را مشخص نکرده است.^۴ بر این اساس به نظر می‌رسد تا پیش از یافتن مأخذی مطمئن در این باره، در خصوص نام اصلی خاتون باید با ظن و گمان سخن گفت.

۱. ابن حبیب بغدادی، *اسماء المعتبرین*، ۱۶۷.

۲. نک: مجله *یغما*، شماره مسلسل ۱۲۳، ۲۹۱. (البته احتمال وقوع اشتباه چایی را در این مورد نباید نادیده گرفت. زیرا این احتمال زیاد است که حرف «ک» به «گ» تبدیل شده باشد.)

۳. طبری، ۲۹۸ / ۵.

۴. رجایی بخارایی، بیست و دو.

مرگ بخاراخذات، بیدون، در سال های اولیه دهه پنجاه هجری، شروع کار خاتون بود. از بیدون پسری به جا مانده بود به نام طغشاده که خردسال بود و توان اداره امور را نداشت. این بود که مادرش، خاتون، بر تخت نشست.

مشکلات خاتون

اول این که رقیبان و دشمنان به دلیل خردسالی پسر بیدون و تسلط یک زن بر شهر بخارا، به این شهر چشم طمع دوختند. نرشخی آورده است: «چون پسر وی خرد بود هرکسی از اهلان بدین ملک طمع کردند».^۱ دومین مشکل، بحران مشروعیت حکومت خاتون بود؛ در درون شهر و در میان گروهی از بزرگان، صلاحیت پسر خاتون برای تصدی بخارا خداتی زیر سؤال بود. آنان معتقد بودند این پسر خردسال، در حقیقت فرزند بخاراخذات سابق نیست بلکه نتیجه ارتباط عاشقانه خاتون با یکی از «چاکران شوی خویش» است.^۲ این سخنان حکومت خاتون و پسرش را با مشکل مواجه می‌کرد. اما از اینها مهم تر، گذشتن اعراب مسلمان از جیحون و وارد شدن آنان به ماوراءالنهر بود. به این وسیله بخارا نیز همانند سایر شهرهای این منطقه در معرض تهدید قرار گرفت.

خاتون در موقعیتی چنین حساس، بر منصب بخاراخذاتی نشست و پانزده سال با این مشکلات دست و پنجه نرم کرد و عجیب این که کارنامه‌ای موفق از خود باقی گذاشت و این بیش از هر چیز مدیون لیاقت و تدبیر او بود. زیرا به قول نرشخی «به روزگار وی، از وی صایبرای تر کس نبود و به اصابت رأی ملک می‌داشت».^۳

اعراب مسلمان پس از تصرف خراسان، به کناره جیحون رسیدند و اندک اندک با تشبیت اوضاع خراسان، عزم گذشتن از جیحون و ورود به منطقه‌ای کردند که خود آن

۱. نرشخی، ۶۶.

۲. همو، ۵۴.

۳. همو، ۱۲.

را ماوراءالنهر نامیدند. این کار در همین ایام عملی شد و طولی نکشید که شهرهای ماوراءالنهر در معرض تهدید و تصرف قرار گرفتند. البته باید به این نکته توجه داد که سیاست اعراب تصرف و نگهداری این شهرها نبود. زیرا هم برنامه‌ای جامع برای حفظ آنها نداشتند و هم اینکه تحمل سرمای شدید زمستان این منطقه، فوق طاقت آنان بود. این بود که در فصل گرما فعالیت نظامی خود را آغاز می‌کردند، معمولاً باج و مالیاتی می‌گرفتند و زمستان‌ها را به این سوی رود جیحون عقب می‌نشستند. از آن طرف سیاست هماهنگ امیران شهرهای منطقه،^۱ جنگ و گریز با اعراب، بستن قراردادهای صلح با ایشان، حتی گاه اظهار اسلام هنگام مواجهه با آنان و برگشتن به وضع سابق هنگام بازگشت اعراب بود. به عنوان نمونه مردم بخارا تا چند دهه بعد، چندبار مسلمان شدند، ولی باز "چون عرب بازگشتندی، ردّت آوردندی".^۲

اولین رویارویی خاتون و اعراب مسلمان در اواخر سال ۵۳ هجری به وقوع پیوست و آن هنگامی بود که معاویه، عبیدالله بن زیاد را به عنوان عامل خراسان به این منطقه فرستاد. عبیدالله با ۲۴۰۰ تن، از جیحون گذشت و بیکند را گرفت.^۳ هدف بعدی او بخارا بود که تا پای دیوار آن پیش رفت و "صف‌ها پرکشید و منجیق‌ها راست کرد".^۴ در این هنگام خاتون که می‌دانست بخارا به تنهایی قادر به مقابله با لشکر عرب نیست، تدبیری اندیشید. او به امیران شهرهای ترک‌نشین منطقه پیغام فرستاد و تقاضای کمک کرد و چون وقت تنگ بود، برای دفع‌الوقت تا رسیدن سپاهیان کمکی، عبیدالله را فریب داد: هدایایی بسیار فرستاد و اظهار اطاعت کرد و گفت هفت روز برای تسلیم شدن مهلت می‌خواهد. عبیدالله پذیرفت. هفت روز گذشت ولی نیروهای کمکی نرسیدند، این بود که خاتون مهلت هفت روزه دیگری از

۱. در این باره نک: بارتولد، ۴۰۸/۱.

۲. نرشخی، ۶۶.

۳. بلاذری، ۴۰۱.

۴. نرشخی، ۵۲.

عبیدالله خواست. عبیدالله بازهم پذیرفت و در این فاصله لشکر کمکی که سپاهی بزرگ بود، از راه رسید. عبیدالله که تازه متوجه حيله خاتون شده بود، آماده جنگ شد. میان دوطرف جنگی نسبتاً طولانی در گرفت. سرانجام پیروزی نصیب سپاه عرب شد و لشکر خاتون و متحدانش شکست خوردند. ولی این به منزله پیروزی قطعی اعراب و شکست خاتون نبود. زیرا لشکریان کمکی پس از شکست به شهرهای خود برگشتند و خاتون نیز به داخل حصار شهر بخارا پناه برد. عبیدالله بن زیاد چون دید به این صورت قادر به فتح شهر نیست، روشی دیگر در پیش گرفت؛ او دستور داد درختان بیرون شهر را قطع کنند و روستاهای اطراف را بسوزانند و تخریب کنند.^۱ در این شرایط خاتون که مقاومت را بی فایده دید، پیغام فرستاد و خواستار صلح شد و متعهد شد که یک میلیون درم بپردازد. این مبلغ پرداخت شد و عبیدالله وجه المصالحه را گرفت و بازگشت.^۲ بنابراین فتح شهر و وارد شدن به آن، که یعقوبی^۳ و بلاذری^۴ از آن سخن گفته‌اند، احتمالاً باید صوری و تشریفاتی صورت گرفته باشد.

یکی از نکات جالب در این جنگ، ماجرای افتادن موزه^۵ و جوراب خاتون به دست اعراب بود. ظاهراً هنگام عقب نشینی لشکر خاتون به داخل حصار شهر که به سرعت انجام گرفت، او که خود در میدان حضور داشت، موفق نشد هر دو جفت موزه خود را به پا کند. این بود که یک لنگه آن (به قولی همراه یک لنگه جوراب او) به دست سپاهیان عرب افتاد. به گفته نرشخی موزه و جوراب «از زر بود و مرصع به جواهر» که هنگام تعیین قیمت غنایم، آن را ۲۰۰۰۰۰ درم قیمت نهادند.^۶ اگر به

۱. بلاذری، ۴۰۱.

۲. نرشخی، ۵۲-۵۳.

۳. یعقوبی، ۲/۲۳۶.

۴. بلاذری، ۴۰۱.

۵. چکمه‌ای است که تا زیر زانو می‌رسد. نکه: معین، فرهنگ فارسی.

۶. نرشخی، ۵۳؛ نیز نکه: طبری، ۲۹۸/۵؛ ابن اثیر، ۲/۵۰۵-۵۰۶.

اعدادی که در این ماجرا گزارش شده است، اعتماد کنیم، متوجه می‌شویم که خاتون بر سر مال‌المصالحه نیز عبیدالله را فریب داده است. زیرا مبلغ پولی که او بابت صلح به اعراب پرداخت، تنها پنج برابر قیمت یک لنگه کفش و جوراب او بوده است و این برای او مبلغ قابل توجهی نبوده و فشاری بر اقتصاد شهر بخارا وارد نمی‌کرده است.

عبیدالله که از خراسان برگشت، معاویه دو برادر او عبدالله و عبدالرحمن را به دنبال هم به امیری خراسان فرستاد. ولی این هردو افرادی ضعیف بودند که در مدت کوتاه حکومت خود بر خراسان، موفق به انجام کاری برجسته نشدند و یکی بعد از دیگری عزل شدند. معاویه بعد از این دو، امیری دیگر به خراسان فرستاد که خاتون را با او ماجراهاست؛ سعید بن عثمان.

حکایت سعید و خاتون

سعید پسر خلیفه سوم، عثمان بن عفان بود. مقارن طرح موضوع ولایتعهدی یزید، معاویه شنید که مردم مدینه، در برابر یزید، از سعید به عنوان جانشین او نام می‌برند و در این باره اشعاری بر سر زبان‌ها افتاده است. سعید را احضار کرد و چون تمایل و ادعای خود او را نیز ملاحظه کرد، گفت چنین منصبی را به او نمی‌دهد، ولی حاضر است وی را به حکومت خراسان بگمارد. چنین بود که معاویه به زیاد بن ابیه، عامل عراق و ایران، نوشت که سعید را مأمور مناطق مرزی خراسان کند و فرد دوراندیشی را به عنوان متصدی خراج همراه او بفرستد تا مراقب او باشد، مبادا علیه معاویه شورش کند. زیاد سپاهی ۴,۰۰۰ نفری، مرکب از زندانیان و اشرار و اهل فسق و

فجور برای سعید ترتیب داد که همراه او راهی خراسان شدند.^۱ تاریخ این لشکرکشی را بعضی سال ۵۵^۲ و بعضی سال ۵۶ هجری دانسته‌اند.^۳

سعید از جیحون گذشت و به طرف بخارا رهسپار شد. خاتون این بار نیز امیران شهرهای سغد، کش و نسف را به یاری طلبید، ولی پیش از رسیدن این سپاهیان کمکی، سعید از راه رسید و خاتون که این بار فرصت دفع‌الوقت پیدا نکرده بود، پیغام داد؛ حاضر است با همان شرایطی که با عبیدالله بن زیاد صلح کرده بود، با سعید نیز قرار صلح بگذارد. سعید پذیرفت و خاتون مال‌الصّح را پرداخت، اما در این هنگام لشکریان کمکی که مورخان مسلمان آمار آنان را به نحو مبالغه‌آمیزی ۱۲۰,۰۰۰ تن ثبت کرده‌اند، از راه رسیدند و خاتون به پشتیبانی آنان اعلام کرد که صلح را شکسته و آماده جنگ است. نبرد آغاز شد، ولی به دلیل خیانت گروهی از سپاهیان خاتون و متحدانش و ترک اردو توسط ایشان، خاتون و لشکر کمکی با تلفاتی سنگین شکست خوردند و خاتون مطابق سیاست خود، پیشنهاد تجدید صلح داد. سعید پذیرفت و به نحو مسالمت‌آمیزی وارد بخارا شد.^۴

سعید قصد آن کرده بود تا خاتون را به نوعی تحقیر و مرعوب کند. به همین دلیل به او پیغام داد برای سلام او بیرون بیاید. خاتون پذیرفت و به سلام او آمد. اما سعید به این قانع نشد و گفت باید به سلام فرماندهان او نیز برود. خاتون این را نیز پذیرفت، اما سعید برای مرعوب کردن خاتون نقشه‌ای طرح کرده بود: یکی از فرماندهان سپاه سعید، عبدالله بن خازم بود. او مردی بود سرخ‌رویی با سری بزرگ و هیكلی مهیب. عبدالله در خیمه‌ای نشست و دستور داد در آن آتشی بزرگ روشن کردند، چنان که هوای داخل چادر بسیار گرم و چشمان عبدالله قرمز شد. سپس مسلح شد و شمشیرش را کشید و نشست تا اینکه خاتون وارد شد. هوای گرم، قیافه

۱. ابن حبیب بغدادی، *اسماءالمغتالین*، ۱۶۶.

۲. طبری، ۳۰۵/۵.

۳. نرشخی، ۵۳.

۴. بلاذری، ۴۰۱ نیز یعقوبی، ۲/۲۳۷.

وحشتناک عبدالله و شمشیر برهنه او خاتون را ترساند، به گونه‌ای که تصور کرد او آدمیزاد نیست. این بود که در خیمه عبدالله چندان درنگ نکرد و به سرعت از آن خارج شد.^۱

ظاهرا این تدابیر کارگر افتاد، زیرا پس از این بود که خاتون با درخواست های سعید مبنی بر مدد رساندن برای حمله به سمرقند و نیز دادن گروگان هایی برای اطمینان یافتن از پشت سرش، موافقت کرد.^۲ اما یکی از عجیب ترین تدابیر خاتون در همین ماجرا و همین جا ظاهر شد.

پیش تر به وجود برخی حرف و حدیث ها درباره رابطه خاتون با یکی از «چاکران شوی خویش» اشاره کردیم و آوردیم که بعضی بزرگان بخارا به همین دلیل فرزند خاتون، طغشاده، را فرزند همین «چاکر» و نه پسر بخاراخداست سابق می دانستند. آنان قصد آن داشتند امارت بخارا را به «خداست زاده دیگر» بدهند که در صحت نسب او تردیدی وجود نداشت. خاتون از قصد آنان باخبر بود و پیوسته به فکر برخورد با کسانی بود که چنین چیزهایی را به او نسبت می دادند و چنین اندیشه هایی در سر داشتند. این کاری آسان نبود، ولی اکنون درخواست سعید مبنی بر اینکه او باید از بزرگان و بزرگ زادگان شهر، گروگان هایی در اختیار او قرار دهد تا هنگام حمله به سمرقند از پشت سر خود ایمن باشد، فرصتی مناسب در اختیار خاتون قرار داد. او نقشه ای جالب طرح کرد: بزرگانی را که به او تهمت می زدند و علیه او و پسرش توطئه می کردند، خواست و آنان را به عنوان گروگان در اختیار سعید بن عثمان گذاشت. به این وسیله هم خواست سعید را اجابت کرد و هم از دست آن گروه توطئه گر رهایی یافت.^۳

۱. نرشخی، ۵۴-۵۵، ۶۰.

۲. بلاذری، ۴۰۱؛ نرشخی، ۵۳-۵۴.

۳. نک: نرشخی، ۵۴.

سعید سمرقند را فتح کرد و به بخارا برگشت. خاتون پیغام داد که اکنون آن گروگان‌ها را برگردان. اما سعید بهانه آورد که باشد تا از جیحون بگذرم. وقتی از جیحون گذشت، باز در برابر درخواست خاتون بهانه آورد که باشد تا به مرو برسم. وقتی به مرو رسید، بهانه آورد که باشد تا به نیشابور برسم. چون به آنجا رسید، باز بهانه آورد که تا به کوفه برسم و بدین گونه از تحویل گروگان‌ها سر باز زد و آنها را همراه خود به مدینه برد. اما این کار سرانجام خوشی برای او نداشت: سعید در مدینه لباس‌ها و سلاح‌های قیمتی بزرگان بخارا را گرفت و لباس‌هایی مندرس بر تن آنان پوشاند و وادارشان کرد به عنوان برده در نخلستانی که متعلق به او بود، کار کنند و این چنین آنان را خوار کرد. آنان نیز که از این وضع به تنگ آمده بودند، رایزنی کردند و روزی غافلگیرانه به خانه سعید ریختند، درها را بستند و سعید را کشتند و به قولی خود را نیز به دست یکدیگر کشتند.^۱

آیا کار سعید یعنی عدم تحویل گروگان‌ها، بردن آنان به مدینه و تحقیر ایشان، با هماهنگی خاتون و قرار قبلی میان آن دو صورت نپذیرفت؟ شاید به کمک آنچه در سطور بعد خواهد آمد، بتوان به پاسخ این پرسش نزدیک شد.

عشق سعید و خاتون

داستان عشق فرمانده عرب به خاتون بخارا در برخی منابع تاریخی منعکس شده است. به گزارش نرشخی «خاتون زنی بود شیرین و باجمال».^۲ ظاهراً او از نظر سن و سال نیز در سنین جوانی بوده است، زیرا وقتی شوهرش بیدون مرد، فرزند او طغشاده خردسال بود و چنین زنی عادتاً نباید پا به سن گذاشته باشد. بنابراین رخ دادن چنین ماجرای برای بیوه «زنی شیرین و باجمال» که در سنین جوانی بوده، چندان عجیب نیست. اگر داستان عاشق شدن او بر «یکی از چاکران شوی خویش»

۱. نرشخی، ۵۶-۵۷؛ ابن قتیبه، ۲۰۲؛ ابن حبیب بغدادی، *اسماءالمعتالین*، ۱۶۷-۱۶۸.

۲. نرشخی، ۵۶.

را که پیشتر از آن سخن گفتیم، تهمت مخالفان تلقی نکنیم، باید گفت خاتون را در باختن نرد عشق دستی توانا بوده است. در چنین فضایی، پذیرفتن وجود رابطه‌ای عاشقانه میان سعید و خاتون چندان دشوار نیست. اما اکنون این کلیات را رها کنیم و سری به متون تاریخی بزنیم.

قدیم‌ترین گزارش موجود از رابطه عاشقانه سعید و خاتون متعلق است به محمد بن حبیب بغدادی (د. ۲۴۵ هـ.). او در کتاب خود، *اسماء‌المعتالین*، آنجا که از زندگی و قتل سعید بن عثمان سخن گفته، به این ماجرا اشاره کرده است، البته نه با لحنی قطعی بلکه با کلماتی تردیدآمیز. بغدادی آورده است که «التقی هو و خاتون فقره‌ها اهل خراسان».^۱ (سعید و خاتون دیدار کردند و اهل خراسان به آنان تهمت زدند). اما آنچه یک قرن بعد هم شهری خاتون یعنی ابوبکر نرشخی در این باره آورده است، تردیدی را منعکس نمی‌کند: «آورده‌اند که این خاتون زنی بود شیرین و باجمال. سعید بر وی عاشق شد».^۲ نرشخی همچنین آورده است که سعید در بخارا بیمار شد و خاتون به عیادت او رفت و دانه‌ای خرما که آن را سال‌ها به عنوان دارویی شفابخش نگه داشته بود، برای او برد. سعید نیز در برابر، دستور داد پنج شتر را خرما‌ی تازه بار کردند و به خاتون هدیه داد.^۳ شاید نرشخی از ذکر این داستان اثبات رابطه خاتون و سعید را منظور داشته است.

یکی از ابعاد جالب داستان عشق سعید و خاتون اشعاری است که مغنیان در همین باره سروده و بر سر زبان‌ها انداخته بودند. نرشخی آنجا که از عشق سعید و خاتون سخن گفته، آورده است: «و اهل بخارا را در این معنی سروده‌است به زبان بخاری».^۴ نرشخی البته هیچ یک از این سرودها را ثبت نکرده است. شاید هم او این

۱. همو، ۱۶۷.

۲. همو، ۵۶.

۳. همو، ۵۵-۵۶.

۴. همو، ۵۶.

کار را کرده، ولی این اشعار در جریان ترجمه و تلخیص کتاب او حذف شده باشد.^۱ اما خوشبختانه محمد بن حبیب بغدادی در *اسماءالمعتالین* یکی از این اشعار را ثبت کرده است و عبدالحسین زرین‌کوب که این شعر را در کتاب بغدادی دیده، در مقاله ای مختصر تحت عنوان «سرود اهل بخارا»، ضمن گزارش داستان سعید و خاتون، این شعر را نیز عیناً از همین کتاب نقل کرده است.^۲ اما آن شعر که نرشخی آن را به «زبان بخاری» و بغدادی آن را به زبان خراسانی دانسته است (و غنوا علیها اغنیة بالخراسانیه) از این قرار است:

«کور خمیر آمد خاتون دروغ‌کنده»^۳

بغدادی خود درباره معنی این شعر هیچ سخنی نگفته است. مصحح کتاب او، عبدالسلام هارون نیز در پاورقی، تنها به ترجمه بعضی کلمات شعر به عربی اکتفا کرده است و این گرچه برای خواننده عربی زبان مفید است، ولی مشکلی از کار خواننده فارسی زبان نمی‌گشاید.^۴ زرین‌کوب نیز در این باره کاملاً سکوت اختیار کرده و تنها به ذکر این نکته بسنده کرده است که «ضبط و معنی الفاظ این دو پاره شعر نیز روشن نیست و احتمال غلط و تصحیف در پاره‌یی از الفاظ آن هست و در این باره البته تحقیق زبان‌شناسان بجاست».^۵

۱. تاریخ بخارا اثر مشهور ابوبکر نرشخی در سال ۳۳۲ هـ. به زبان عربی نوشته شد. این کتاب در سال ۵۲۲ هـ توسط ابونصر قباوی به فارسی ترجمه و در سال ۵۴۷ توسط محمد بن زفر بن عمر تلخیص شد. آنچه اکنون در دست ماست، همین ترجمه تلخیص شده است.

۲. نک: مجله یغما، شماره مسلسل ۱۲۳.

۳. ابن حبیب، *اسماءالمعتالین*، ۱۶۷.

۴. او گفته است:

«کور، بالفارسیه بمعنی الاعمی او العمیاء و اذا قرئت «کور» کان معناها عابد النار او الصنم. آمد به معنی اقبل او جاء و رسمت فی النسختین «آمد» بالمعجمه. دروغ بمعنی الکذب و فی النسختین «دروغ»، تحریف». جالب اینکه وی گویی به درستی تلفظ اولین واژه شعر یعنی «کور» مطمئن نبوده و احتمال داده که این کلمه «گور» بوده باشد. آنچه وی در باره «آمد» یا «آمد» گفته نیز چندان اهمیتی ندارد. هرچند ترجیح «دروغ» بر «دروغ» چه بسا بتواند، در فهم معنی شعر کمکی کند.

۵. زرین کوب، «سرود اهل بخارا»، ۲۹۳.

اما احمدعلی رجایی بخارایی در کتاب *پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی* کوشش کرده است تا این شعر را به صورتی صحیح قرائت و معنی کند. ایشان البته خود در ابتدای سخن آورده که اصراری بر درست بودن آنچه گفته است ندارد.^۱ رجایی بخارایی معتقد است که صورت صحیح این دو مصراع چنین بوده است:

گو وَر آمد خمیر
خاتون! دروغ گنده

ایشان در این باره آورده اند که «ور آمدن خمیر» علاوه بر معنی اصلی خود، دارای یک معنی مجازی است که عبارت است از «مستی و جفت جویی زن و میل همخوابگی» و این ترکیب هم اکنون نیز در قسمت هایی از خراسان و بخارا و نیز یزد به کار می رود. به نظر ایشان صورت درست مصراع چنین بوده است: «گو وَر خمیر آمد» یعنی این که: بگو خمیر ور آمد. که در معنی مجازی آن یعنی اینکه بگو خاتون مست و جفت جوی شده است. اما صورت صحیح مصراع دوم به نظر رجایی بخارایی این بوده است که «خاتون! دروغ گنده». یعنی اینکه ای خاتون! دروغ گویی «زشت و بد و ناپسند» است.

بر این اساس، گوینده شعر در مصراع اول به حالت روحی و غریزی خاتون در تمایل به سعید بن عثمان اشاره کرده (که این با وضعیت خاتون یعنی بیوگی، زیبایی و سوابق او سازگار است) و در مصراع دوم پنهان کاری او را در این باره مورد نکوهش قرار داده است.^۲

البته بر این نظر می توان اشکالاتی وارد کرد:

نخست این که مرحوم رجایی بخارایی اصولاً مصراع اول را تا حد زیادی دگرگون کرده است. ایشان «کور» را به «پگو وَر» تبدیل کرده و «خمیر آمد» را به «آمد خمیر» تغییر داده است. در مصراع دوم نیز «کنده» به «گنده» تبدیل شده است. اما نکته دوم و مهم تر این است که اصولاً واژه «خمیر» یک واژه عربی است و

۱. رجایی بخارایی، بیست و دو.

۲. همو، بیست و سه و بیست و چهار.

به هیچ وجه نمی تواند در سده اول هجری در شعری فارسی آن هم در شهری که هنوز مردم آن حتی اسلام نیاورده اند، به کار رفته باشد. تا چه رسد به این که با آن چنین ترکیبی ساخته و رایج کرده باشند.

بر این اساس پذیرش چنین نظری مقرون به صحت نیست. علی اشرف صادقی با فرض درستی این نظر، برای حل این مشکل حدس تازه ای را مطرح کرده است و آن این که این مصراع ترجمه فارسی شعری بوده به زبان سغدی که در سده اول هجری در شهر بخارا رواج داشته، و بعدها پس از ورود کلمه «خمیر» به زبان فارسی و رواج یافتن ترکیب «ورآمدن خمیر» صورت گرفته است.^۱ برای اثبات این گمان البته دلیلی ارائه نشده است.^۲

اما تازه ترین نظر در این باره در مقاله کوتاهی از دادخدا سیم الدین اف، رئیس پژوهشگاه زبان و ادبیات فرهنگستان علوم تاجیکستان، مطرح شده است. در این مقاله که در نقد نظر احمد علی رجایی بخارایی و علی اشرف صادقی نوشته شده است و «خوانش تازه ای از سرود اهل بخارا» نام دارد،^۳ نویسنده با رد نظر این دو تن، بر اساس اطلاعات زبانشناسی، این دو مصراع را به گونه ای دیگر خوانده است. خلاصه نظر سیم الدین اف از این قرار است:

۱. زبان اهل بخارا در این دوره زبان سغدی بوده است.
۲. در این دو مصرع هیچ تصحیف و تغییری صورت نگرفته و آنچه به دست ما رسیده شکل اصلی و واقعی این دو مصرع است.
۳. کلمات به کار رفته در این دو مصراع سه دسته اند:
الف. واژه های سغدی (خمیر، خاتون، و غ)،

۱. صادقی، ۶۸-۶۷.

۲. حسن رضایی باغ بیدی که در کتاب خود *تاریخ زبان های ایرانی* (۱۶۶) به نقل این نظرات پرداخته، ضمن ارجاع به کتاب، تکوین زبان فارسی، این قرائت را به نویسنده این کتاب، دکتر علی اشرف صادقی، نسبت داده است و حال آنکه همانگونه که گذشت، این قرائت متعلق به دکتر رجایی بخارایی است.

۳. سیم الدین اف، دادخدا، در:

[www://.bbc.co.uk/persian/arts/story/2004/08/printable_mJ-taj-bukhara-ol...](http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2004/08/printable_mJ-taj-bukhara-ol...)

ب. واژه‌های دری (آمد، در)،

ج. واژه‌های مشترک میان سغدی و دری (کور، کنده).

۴. خمیر در این شعر واژه‌ای عربی نیست، بلکه گونه سغدی واژه «امیر» است. دروغ در این شعر یک کلمه نیست (در مقابل «راست»). بلکه صورت اصلی آن «دُرُ وَّعْ» است و «وَّعْ» به معنی معبد یا بتکده بوده است، «کنده» نیز به معنی خرابه و ویران است.

بر این اساس می‌توان بیت را این گونه خواند:

کورِ خمیر آمد
خاتون درُ وَّعْ کنده
یعنی زمانی که کورِ امیر (سعید بن عثمان)^۱ وارد بخارا شد، خاتون به پرستشگاه یا معبد خرابه پناه برد.
نظر سیم الدین اف درباره این شعر البته مهم و قابل تأمل است، ولی به نظر این جانب در این باره دو اشکال وجود دارد:

۱. سیم الدین اف معتقد است؛ «خمیر» تلفظ سغدی واژه «امیر» است. به این صورت ما را از مشکل کاربرد واژه ای عربی (خمیر) در شعری کهن و متعلق به دوره ای که نمی‌توان پذیرفت در آن دوره، واژگان عربی به زبان مردم وارد شده و حتی در اشعار به کار رفته باشند، رها می‌سازد. اما ایشان گویی فراموش کرده اند که واژه «امیر» نیز خود واژه ای عربی است. و آیا می‌توان پذیرفت چنین واژه‌ای در نیمه سده اول هجری، آن هم در گرماگرم فتوحات، وارد زبان سغدی شده و چنان جا افتاده باشد، که تلفظ محلی آن وارد این شعر عامیانه گردیده باشد؟ به نظر می‌رسد، چنین اتفاقاتی ادبی در دوره های بعد و به هنگام هم زیستی اعراب و بومیان در شهرهای مفتوحه رخ داده باشد نه در سال های مورد نظر ما.

۱. درباره کوری سعید بن عثمان کمی جلوتر توضیح خواهم داد.

سعید بن عثمان است. زیرا بر اساس گزارش های تاریخی، سعید هنگامی که از بخارا به سمرقند رفت و این شهر را محاصره کرد، در جریان محاصره تیری به چشمش اصابت کرد و از یک چشم کور شد^۱ و به همین دلیل او را «أعور» خواندند.^۲ اگر این نکته را بپذیریم، می توان مطمئن شد که زمان سروده شدن این شعر بعد از فتح سمرقند به دست سعید و هنگام بازگشت دوباره او به بخارا بوده است.

«خمیر»: همانگونه که آوردیم تردیدی نیست که ضبط این کلمه به این صورت غلط است، چرا که خمیر واژه ای عربی است و بسیار بعید است در آن روزگار در زبان مردم بخارا به کار رفته باشد. بنابراین باید آن را تصحیف کلمه ای دیگر دانست. گمان نگارنده این است که این واژه تصحیف کلمه مرکب «به زیر» یا «ازیر» پهلوی بوده است. هردو به معنی پایین. و «به زیر آمد» یا «ازیر آمد» به معنی پیاده شدن و فرود آمدن است.

اگر این را بپذیریم، می توان مصراع اول شعر را این گونه بازسازی کرد: «کور ازیر آمد» یعنی که کور(سعید) فرود آمد و این می تواند اشاره به اردو زدن سعید پس از بازگشت از سمرقند در بخارا بوده باشد. روشن است که به کار بردن واژه «کور» که کنایه از سعید است، نشانگر موضع منفی سراینده شعر نسبت به این فرمانده عرب است.

اما در مورد مصراع دوم شعر، کار از این مشکل تر است و بعید است بتوان به صورت قطعی به ثبت درست و معنی کلمات آن دست یافت. در مورد کلمه «خاتون» ابهامی نیست ولی دو کلمه «دروغ» و «کنده» نیازمند بررسی بیشتری اند:

«دروغ»: این احتمال وجود دارد که ضبط این کلمه به همین صورت درست باشد. شاید هم «دروج» پهلوی بوده است، به همان معنی. اگر این احتمال را درست بدانیم، می توان «کنده» را نیز تصحیف واژه «گفته» دانست. قرینه اثبات این ادعا این

۱. بلاذری، ۴۰۱؛ ابن حبیب بغدادی، المحبر، ۲۶۲، ۳۰۲.

۲. علاوه بر المحبر، نک: ابن قتیبه، ۲۰۲.

که قلب حرف «گ» فارسی به «کاف» در زبان و متون عربی معمول است. علاوه بر این دو حرف «ت» و «د» نیز در زبان فارسی بخصوص در خراسان گاه به جای هم تلفظ می‌شوند. در صورت پذیرش این احتمالات، می‌توان پاره دوم شعر را این گونه بازسازی کرد:

«خاتون دروغ گفته»

در این باره البته نظر مرحوم رجایی بخارایی هم قابل توجه است که این کلمه را «گنده» و شعر را خطاب به خاتون دانسته و صورت صحیح مصراع دوم را اینچنین ثبت کرده است که «خاتون! دروغ گنده». یعنی ای خاتون دروغ گفتن زشت و ناپسند است.

اما این احتمال وجود دارد که کلمه «دروغ» تصحیف واژگانی دیگر باشد. مثلاً «دروت» پهلوی که همان «درو» است. به معنی سلام و تحیت. اگر چنین باشد، و همان احتمال قبلی در باره واژه «کنده» را بپذیریم و آن را تصحیف «گفته» بدانیم، می‌توان این مصراع را اینگونه بازسازی کرد:

«خاتون دروت گفته». یعنی خاتون به سعید درود و خوش آمد گفته است. و این با وضع و حال داستان نیز سازگار است.

این احتمال نیز وجود دارد که «دروغ» تصحیف «دروش» یا «درفش» باشد. هم به معنی بیرق جنگی و هم به معنی فوطه‌ای که هنگام جنگ بر سر دستار می‌بستند.^۱ اگر چنین باشد، «کنده» باید تصحیف کلمه «گفته» باشد. به معنی باز کردن. در این صورت، می‌توان این مصراع را به این صورت خواند:

«خاتون دروش (درفش) گفته»

و این می‌تواند دو معنی داشته باشد: یا اینکه خاتون درفش جنگی را باز کرده و یا اینکه فوطه‌ای را که به علامت جنگ بر دستار بسته بوده، گشوده است. در هر دو معنی اشاره‌ای است به کنار آمدن خاتون با سعید و رابطه خوب او با فرمانده عرب.

۱. نک: معین، فرهنگ فارسی.

بنابراین پاره اول شعر را می توان به یک صورت، و پاره دوم را به چهار صورت بازسازی کرد:

۱. کور ازیر آمد

۲. خاتون دروغ گفته / خاتون دروت گفته / خاتون دروش (درفش) کنده / با به گفته رجایی بخارایی: خاتون! دروغ گنده.

به هر حال این تنها کوششی بود برای نزدیک شدن به ثبت درست واژگان و فهم معنی این شعر و نگارنده را در این باره ادعایی بیش از این نیست.

البته لازم است درباره عشق سعید و خاتون به نکته دیگری نیز توجه کرد و آن این احتمال است که این داستان بهره‌ای از حقیقت نداشته و برساخته مخالفین خاتون بوده باشد. گفتیم که گروهی از بزرگان بخارا قبلاً مدعی وجود نوعی رابطه عاشقانه میان خاتون و یکی از مردان دربار شوهر او شده و حتی پسر وی طغشاده را فرزند آن مرد دانسته بودند. نیز گفتیم که خاتون با تدبیر بسیار، این گروه را به عنوان گروگان تحویل سعید داد، و این حرف و حدیث‌ها و اشعار هم بعد از این اتفاق بر سر زبان‌ها افتاد. بنابراین بعید نیست که این شعر و اشعار دیگر در این باره را هواداران این بزرگان ساخته و شایع کرده باشند.

نکته دیگر اینکه، چه داستان عشق سعید و خاتون صحت داشته باشد و چه این حکایت قرین حقیقت نباشد، این احتمال وجود دارد که تحویل ندادن سعید گروگان‌ها را، و بردن آنها به مدینه و استخفاف ایشان نیز با همکاری و قرار قبلی سعید و خاتون صورت گرفته باشد. و شاید دروغ گفتنی که در شعر به خاتون نسبت داده شده، به همین موضوع اشاره داشته باشد.

حقیقت ماجرا هرچه بود، نتیجه آن شد که خاتون توانست هم بخارا را با مصالحه از دست عرب‌های مسلمان حفظ کند و هم با تدبیری مؤثر، از توطئه گروهی از مهم‌ترین دشمنان خود و پسرش رهایی یابد. به قول نرشخی «سعید از در بخارا

بازگشت و رفت و هنوز می‌رود»^۱ ولی نکته جالب اینکه او رفت ولی دشمنان خاتون را هم با خود برد. و این چیزی نبود جز نتیجه تدبیر خاتون.

خاتون و استاندار یزید

تا معاویه حکومت می‌کرد، دیگر سپاهی به جانب بخارا نیامد یا حداقل مورخین چنین چیزی را گزارش نکرده‌اند. یزید(حک: ۶۰-۶۴ هـ) که بر سر کار آمد، سلم بن زیاد را والی خراسان کرد و گروهی از بزرگان را نیز همراه او فرستاد. سلم ابتدا در نیشابور اردو زد. سپس از جیحون گذشت و خوارزم را فتح کرد و به دنبال آن با سپاهی گران عازم بخارا شد. خاتون بار دیگر در معرض حمله اعراب مسلمان قرار گرفت. او اندیشید که به تنهایی قادر به مقابله با سلم و سپاه او نیست. بنابراین تصمیم گرفت سغدیان را که از نظر عدّه و عدّه قوی بودند، وارد معرکه کند. امیر سغد در این هنگام کسی بود به نام بیدون. خاتون برای به دست آوردن فرصت، طبق معمول با سلم از در صلح درآمد و حتی دروازه‌های شهر را بر روی او گشود، ولی از آن سو برای جلب حمایت بیدون و ترتیب دادن اتحادی علیه سلم، به او پیغام فرستاد که اگر به کمک او بیاید و بخارا را حفظ کند، خود با بیدون ازدواج خواهد کرد و بخارا حاکمیت او را خواهد پذیرفت. بیدون این پیشنهاد را پذیرفت و با لشکری که شمار آن بازهم به نحو مبالغه‌آمیزی ۱۲۰۰۰۰ نفر ثبت شده، به بخارا آمد. اما این بار نیز همانند گذشته، سپاهیان ماوراءالنهری از لشکر عرب شکست خوردند و با دادن تلفاتی سنگین عقب نشستند. بیدون نیز در میدان جنگ کشته شد و این چنین نه به وصال خاتون رسید و نه به شهر بخارا. ولی در این میان بازهم خاتون باقی ماند و شهرش که با دادن وجه‌المصالحه‌ای توانست آن را حفظ کند. البته این بار، مبلغ پرداختی سنگین بود.^۲

۱. نرشخی، ۵۴.

۲. نرشخی، ۵۷؛ یعقوبی، ۲ / ۲۵۲.

از این پس تا پایان عمر خاتون که ظاهراً در اواخر دهه ۶۰ هجری اتفاق افتاد، دیگر میان او و اعراب مسلمان مواجهه‌ای صورت نگرفت. دلیل آن هم وضعیت نابسامان دولت اموی در اواخر کار یزید و پس از آن بود که تا اوایل دهه ۷۰ هجری ادامه یافت. واقعه کربلا در سال ۶۱ هجری، قیام عبدالله بن زبیر در مکه مقارن همین واقعه و ادامه یافتن کار او تا سال ۷۳ هجری، قیام مردم مدینه در اواخر سال ۶۳ هجری علیه یزید، مرگ نابهنگام یزید (۶۴ هجری)، کناره‌گیری معاویه بن یزید از مقام خلافت و مرگ مشکوک او (۶۴ هجری) و متعاقب آن، نزاع و نبرد میان اعراب شمالی و جنوبی و دسته‌های دیگر بر سر خلافت، قیام توایین علیه امویان (۶۵ هجری)، خلافت کوتاه مدت مروان بن حکم و قتل او با توطئه همسر سابق یزید (۶۵ هجری)، آغاز خلافت عبدالملک بن مروان و درگیری او با دشمنانش (توایین، عبدالله بن زبیر و قیام دامنه‌دار مختار (۶۶-۶۷ هجری)، اوضاع دولت اموی را چنان آشفته کرد که عبدالملک تا پس از سرکوب این حرکات و تثبیت قدرت خود، نتوانست در مناطق دوری مانند ماوراءالنهر به عملیاتی دست بزند.

این سال‌های آرامش به خاتون اجازه داد تا قدرت خود را استحکام ببخشد. او که رأی و تدبیری بسیار داشت و در رویارویی با فرماندهان عرب، تجارب فراوانی اندوخته بود، توانست مردم را در اطاعت خود نگاه دارد. گزارشی که نرشخی از نحوه کار او و تشریفات دربارش داده، بیانگر تثبیت قدرت و نفوذ او در بخارا و مناطق تابعه آن است:

«عادت او چنان بود که هر روز از در حصار بخارا بیرون آمدی و براسب ایستادی بر در ریگستان و آن در (را) دروازه علف‌فروشان خوانده‌اند و بر تخت نشستی و پیش وی غلامان و خواجه‌سرایان یعنی خصیان و خواجگان ایستادند و وی قاعده نهاده بود بر اهل روستا که هر روز از دهقانان و ملک‌زادگان دویست برنا کمر زرین بر بسته و شمشیر حمایل

کرده به خدمت آمدندی و از دور بایستادندی و چون خاتون بیرون آمدی همه خدمت کردند و به دو صف ایستادندی^۱ و او در کار ملک نگرش کردی و امر و نهی دادی و آن را که خواستی خلعت دادی و آن را که خواستی عقوبت کردی و این چنین از بامداد تا چاشتگاه نشست و بعد از آن به حصار اندر آمدی و خوانها بیرون فرستادی و همه حشم را اطعام دادی و چون شبانگاه شدی به همین صفت بیرون آمدی و بر تخت نشست و از دهقانان و ملک زادگان به دو صف پیش او به خدمت بایستادندی تا آفتاب فرو رفتی. آنگاه برخاستی و برنشستی و به کاخ رفتی و آنها به وطن خویش به روستا رفتندی و روز دیگر قوم دیگر آمدندی و بر همین صفت خدمت کردند^۲».

اعقاب خاتون

خاتون اینگونه توانست قدرت خود را حفظ کند و زمینه حکومت پسرش طغشاده و حتی نسل‌های بعد از خود را تا اواخر سده سوم هجری فراهم آورد. اگرچه اطلاعات منسجمی درباره حکومت فرزندان خاتون در دست نیست ولی با تکیه بر برخی گزارش‌های تاریخی بخصوص آن چه نرشخی آورده است، می‌توان سلسله جانشینان خاتون را دنبال کرد. با ذکر این نکته که از پس فتح قطعی بخارا توسط

۱. باستانی پاریزی در اظهار نظری کنایه آمیز در این باره آورده است که «... اصلا هم خیال بد نمی‌کنم که یک زن زیبا، هر روز صبح دویست تا جوان نورس را برای چه سان می‌بیند؟» رک: باستانی پاریزی، ۵۲. البته به نظر نمی‌رسد این گونه بدبینی وجهی داشته باشد. این‌ها جزء مراسم دربار خاتون بوده و طبیعتاً وی برای به رخ کشیدن قدرت خود این جوانان را به صف می‌کرده است. روشن است که چنین کارها و مراسمی را با به صف کردن زنان نمی‌توان صورت داد.

۲. نرشخی، ۱۲-۱۳.

قتیبۀ بن مسلم باهلی، حاکم خراسان امیری برای شهر تعیین می‌کرد، ولی استانداران عرب، منصب بخارا خداتی را نیز حفظ کردند و همین منصب بود که در اختیار اولاد خاتون باقی ماند. از اعقاب خاتون که از پس مرگ او تا اواخر سده سوم هجری بر این منصب نشستند، پنج تن را می‌شناسیم:

۱. طغشاده. وقتی خاتون درگذشت، پسرش طغشاده به حدی از رشد و کفایت رسیده بود که امور شهر بخارا را در دست بگیرد و بر منصب بخارا خداتی بنشیند. او در فاصله مرگ مادرش (حدود ۷۰ هـ) تا آمدن قتیبه بن مسلم به بخارا (۸۵ هـ) توانست حدود ۱۵ سال بدون مشکلی حکومت کند. وقتی فاتح بزرگ عرب، قتیبه بن مسلم، به بخارا آمد، طغشاده به جای درافتادن با او، از تدبیر مادرش پیروی کرد؛ از در صلح درآمد و حتی مسلمان شد. به همین دلیل قتیبه قدرت او را به رسمیت شناخت و مورد حمایتش قرار داد. نرشخی آورده است که قتیبه «ملک بر وی صافی کرد و همه دشمنان او را دست کوتاه کرد».^۱ در توضیح این خبر می‌توان به گزارش هایی تکیه کرد که در آنها از نبرد قتیبه در بخارا با کسانی به نام های «گیل ابوشوکر بخارا خذاه»^۲ و «وردان خذاه»^۳ گزارش شده است. ظاهراً اینان همان دشمنان و رقبای طغشاده بوده‌اند که مدعی بخارا خداتی بوده و قدرتشان توسط قتیبه درهم شکسته است. در سایه همین روابط صمیمانه بود که طغشاده نام پسرش را قتیبه نهاد «از بس که قتیبه دوستی با او کرده بود».^۴ البته در باره طول سال های حکمرانی طغشاده روایت های نرشخی مغشوش است. وی یک جا آورده است که او ۳۲ سال از طرف قتیبه بر بخارا حکومت کرد.^۵ بر این اساس وی باید حداقل تا سال ۱۱۷ هـ بخارا خدات بوده باشد. زیرا قتیبه در سال ۸۵ هـ به خراسان و ماوراءالنهر آمد. ولی

۱. همو، ۱۴.

۲. یعقوبی، ۲۸۶/۲.

۳. طبری، ۴۳۹/۶-۴۴۰، ۴۴۲.

۴. نرشخی، ۱۴.

۵. همو، ۱۱.

در بخشی دیگر از همین روایت آورده است که او ده سال بعد از قتیبه ملکداری کرد. اگر این خبر درست باشد، حکومت طغشاده باید در سال ۱۰۵ یا ۱۰۶ هـ. پایان یافته باشد، زیرا کار قتیبه با قتل او در سال ۹۵ هـ. پایان پذیرفت. جالب اینکه نرشخی قتل طغشاده را به ابومسلم نسبت داده است.^۱ ولی این به نظر نادرست می‌آید. زیرا ده سال پس از قتل قتیبه یعنی در سال‌های اول سده دوم هجری هنوز در خراسان و ماوراءالنهر خبری از ابومسلم نبود. به نظر می‌رسد در این روایت میان طغشاده و پسرش قتیبه خلط شده باشد، زیرا این قتیبه بود که به دست ابومسلم کشته شد و این را نرشخی خود آورده است.^۲

اما داستان قتل طغشاده این بود که در سال ۱۰۶ هـ. که نصر بن سیار به امارت خراسان و ماوراءالنهر منصوب شد، با دختر طغشاده ازدواج کرد. در این هنگام امیر بخارا واصل بن عمرو بود که میان او و طغشاده رابطه خوبی وجود داشت و ظاهراً سیاست‌های مالی آن دو نارضایتی‌هایی را در میان بزرگان شهر پدید آورده بود. طغشاده در ماه رمضان همین سال، برای دیدار با نصر بن سیار که به سمرقند آمده بود، راهی این شهر شد. همزمان دوتن از بزرگان بخارا نیز برای ابراز تظلم، از بخارا به سمرقند رفتند و با نصر دیدار کردند. سوءظن میان طرفین و عدم رسیدگی نصر به شکایت آنان موجب شد که آنان تصور کنند نصر قصد قتل آنان را دارد. این بود که پیش‌دستی کردند و طغشاده و واصل بن عمرو را در بارگاه نصر غافلگیرانه به قتل رساندند.^۳ نرشخی در اینجا نیز از سی و دو سال بخارا خداتی طغشاده سخن گفته بدون اشاره به نمایندگی او از طرف قتیبه. اگر چنین باشد، سال مرگ خاتون و بر تخت‌نشستن طغشاده باید ۷۴ هـ. بوده باشد و این البته با مدت پانزده سالی که نرشخی خود به عنوان تعداد سال‌های حکومت خاتون ذکر کرده^۴ سازگار نیست.

۱. همانجا.

۲. همو، ۱۴.

۳. نرشخی، ۸۳-۸۵.

۴. همو، ۱۲.

زیرا از گزارش های منابع برمی آید که خاتون حداقل از سال ۵۳ هـ بخارا خدات بوده است. به هر حال تعیین دقیق این سال ها محتاج بررسی بیشتر است و احتمالاً وقوع اشتباه در ثبت آنها، بر ابهام و پیچیدگی موضوع افزوده است. پرداختن به این مطلب موضوع خاص این مقاله نیست، لذا از آن صرف نظر می کنیم.

۲. قتیبه بن طغشاده. او بعد از پدر بر منصب بخارا خداتی نشست. نصر بن سیار این منصب را به او داد و جای واصل بن عمرو نیز خالد بن جنید را به امیری بخارا گماشت.^۱ یکی از مهم ترین حوادث دوران قتیبه بن طغشاده، قیام شریک بن شیخ مهری در بخارا بود (۱۳۳ هـ). ابومسلم، زیاد بن صالح را برای سرکوب این قیام که رنگ و بویی شیعی داشت، به بخارا فرستاد. قتیبه بن طغشاده نیز اشراف شهر را علیه شریک تحریک کرد و طعام و علوفه را از لشکر او دریغ کرد و آن را در اختیار سپاه زیاد بن صالح قرار داد. لشکر شریک به تنگنا افتاد. هنگام جنگ نیز قتیبه طرف صالح را گرفت و علیه شریک وارد کارزار شد و زیاد را در مراحل مختلف جنگ راهنمایی کرد. سرانجام شریک کشته شد و بسیاری از سپاهیانش به قتل رسیدند و گروهی از آنان را بر دروازه های بخارا به دار آویختند. بخارا توسط لشکر زیاد بن صالح غارت شد و سه روز در آتش سوخت.^۲

به گزارش نرشخی، قتیبه مدتی بعد، از اسلام برگشت و همین باعث شد به دست ابومسلم کشته شود. نرشخی از قتل برادر او و کسان دیگرش نیز در این ماجرا خبر داده است.^۳ با وجود این، نمی توان این نکته را نادیده گرفت که ممکن است، نسبت دادن ارتداد به قتیبه توسط ابومسلم و هواداران او، برای توجیه قتل وی صورت گرفته باشد.

۱. همو، ۸۵.

۲. همو، ۸۹.

۳. نرشخی، ۱۴.

ظاهرا از این پس روابط بخارا خدا با عباسیان به تیرگی گرایید. زیرا نه تنها قتیبه بلکه دوتن از جانشینان او نیز به دست عباسیان کشته شدند.

۳. سکان بن طغشاده. او به جای برادرش بخارا خدات شد و ابومسلم اموال برادرش قتیبه را که به دلیل ارتداد او مصادره کرده بود، در اختیار وی نهاد. سکان هفت سال در این منصب باقی بود و سرانجام به دلیلی نامعلوم به فرمان خلیفه عباسی (ظاهرا منصور؛ حک: ۱۳۶-۱۵۸ هـ) کشته شد. در حالی که ماه رمضان بود و او در «کاخ فرخشی» به خواندن قرآن مشغول بود.^۱

۴. بنیات بن طغشاده. او که بر اسلام زاده و مسلمان بود. با آغاز قیام مقنن در ماوراءالنهر به او گروید و کمک هایی در اختیار وی و پیروانش قرار داد. این خبر توسط جاسوسان خلیفه به بغداد رسید. این بود که وقتی مقنن سرکوب شد، خلیفه (مهدی) مأمورینی فرستاد که بنیات را در «کاخ فرخشی» در مجلس شراب به قتل رساندند^۲ (سال ۱۶۶ هـ).

۵. آخرین امیری که از خاندان خاتون در بخارا حکم راند، ابواسحاق ابراهیم بن خالد بن بنیات است که معاصر معتضد عباسی (حک: ۲۷۹-۲۸۹ هـ) بود و برای او مالیات می فرستاد.^۳ او معاصر امیر اسماعیل سامانی بود و امیر که به ملک و مستغلات اجدادی وی طمع کرده بود، برای مصادره آنها نقشه می کشید. او کوشید ارتداد پدران او را بهانه مصادره این اموال قرار دهد. به این معنی که می گفت چون به دلیل ارتداد اجداد ابواسحاق، این املاک از دست آنان خارج شده و بعدا دولت دوباره آنها را به ایشان بازگردانده، اینها ملک آنان نیست بلکه «ملک سلطانی است». امیر سامانی سرانجام این مستغلات را در برابر مبلغی اندک از دست ابواسحاق خارج کرد.^۴

۱. همو، ۱۱.

۲. همو، ۱۴-۱۵.

۳. همو، ۱۵-۱۶.

۴. همو، ۱۶.

آخرین بازمانده سرشناس خاتون در سال ۳۰۱ هـ درگذشت. ولی اولاد او حداقل تا دوره نرشخی در روستاهای سفنه و سیونج زندگی می‌کردند.^۱

کتابشناسی

ابن اثیر، عزالدین. *الکامل*، به کوشش علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۹ م.

ابن حبیب بغدادی، محمد، *اسماء المغتالین من الاشراف فی الجاهلیة و الاسلام و اسماء من قتل من الشعراء*، چاپ شده در مجموعه *نوادیر المخطوطات*، به کوشش عبدالسلام هارون، شرکت مکتبه و مطبعة مصطفى البابی الحلبی، مصر ۱۹۷۳ م. همو، *المحبر*، به کوشش ایلزه لیختن شتیر، بیروت، المکتب التجاری، بی تا. ابن قتیبة، عبدالله، *المعارف*، به کوشش ثروت عکاشه، قاهره، دارالمعارف بمصر، بی تا.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم، *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، *گذار زن از گذار تاریخ*، تهران، نشر علم، ۱۳۸۴ ش.

بارتولد، و.و، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ش.

بلاذری، ابوالحسن، *فتوح البلدان*، به کوشش رضوان محمد رضوان، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۷۸ م.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، *اخبار الطوال*، به کوشش عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ ش.

۱. همانجا.

رجایی بخارایی، احمدعلی، پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در قرون اول هجری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ ش.

رضا، عنایت‌الله، «بخارا»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ۱۳۸۱ ش.

رضایی باغ بیدی، حسن. تاریخ زبان‌های ایرانی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸ ش.

زرین کوب، عبدالحسین، دو قرن سکوت، تهران، سخن، ۱۳۸۳ ش.

همو، «سرود اهل بخارا»، یغما، شماره مسلسل ۱۲۳، سال یازدهم، شماره هفتم، مهر ۱۳۳۷ ش.

سیم الدین اف، دادخدا، «خوانش تازه‌ای از سرود اهل بخارا»، مندرج در:

[www://.bbc.co.uk/persian/arts/story/2004/08/printable_mJ-taj-bukhara-ol](http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2004/08/printable_mJ-taj-bukhara-ol)

صادقی، علی اشرف، تکوین زبان فارسی، تهران، دانشگاه آزاد ایران، بی تا.

طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ۱۹۶۷ م.

فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، زیر نظر ع. آذر، تهران، ققنوس، ۱۳۷۸ ش.

معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۷۵ ش.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، به کوشش مدرس رضوی، تهران، توس، ۱۳۶۳ ش.

یعقوبی، ابن واضح، تاریخ‌الیعقوبی، بیروت، دارصادر، بی تا.